

مقصود از واژه «اله» در قرآن چیست؟

درجه علمی: علمی-پژوهشی (حوزوی)

نویسندگان: هیات تحریریه

منبع: کلام اسلامی ۱۳۸۴ شماره ۵۴

بشر در پرتو هدایت فطرت و راهنمایی خرد، برای خویش و جهان، آفریدگاری قائل بود و در هر زبان از این آفریدگار به نحوی تعبیر می‌شد، چیزی که هست هرگاه بشر موحد بود و تنها به یک خدا معتقد بود، درباره او لفظ جلاله و یا معادل آن در هر زبان، به کار می‌برد و اگر مشرک بود و به خدایان متعدد معتقد بود، درباره آنها از لفظ «اله» کمک می‌گرفت.

بنابر این، این دو لفظ پیوسته دارای یک معنا بوده؛ چیزی که هست در تفهیم خالق جهان و یا به تعبیر دیگر واجب الوجود، لفظ جلاله به کار می‌برد، ولی در اشاره به دیگر خدایان که به پندار او در عین مخلوق بودن، سهمی از الوهیت داشتند، از لفظ «اله» بهره گرفت، بنابر این در طول تاریخ عرب لفظ الهه معنی عام، و لفظ جلاله (الله) معنی خاص داشته است.

اتفاقاً در برخی از زبانها نیز این معنی به نوعی رعایت می‌شود، با این تفاوت که در زبان عربی برای تفهیم این دو مطلب از دو لفظ استفاده می‌شود، ولی مثلاً در زبان انگلیسی از دو نوع کتابت کمک می‌گیرند.

اگر اهل لغت برای «اله» معانی متعدد ذکر کرده و یا در اشتقاق «الله» از «اله» مناسبت‌هایی بیان نموده‌اند، همگی می‌تواند مربوط به عصر قبل از نزول قرآن باشد؛ ولی در عصر نزول قرآن همه این مناسبت‌ها به دست فراموشی سپرده شده بود، و هر دو لفظ به نحوی که بیان گردید، معنی واحد داشته‌اند؛ تنها تفاوت آنها این بود که لفظ «اله» کلی بوده و لفظ الله، جزئی و علم و نام فردی از آن کلی بوده است. آیات قرآن گواهی می‌دهد که اله به معنی خدا لکن به صورت کلی، در مقابل لفظ الله به معنی خاص است.

کسانی که لفظ «اله» را به معنی معبود می‌گیرند، در حقیقت آن را به لوازم معنی اصلی تفسیر می‌کنند. اینک ما در این جا یک رشته شواهد قرآنی می‌آوریم که به روشنی ثابت می‌کنند که «اله» به معنی معبود نیست.

«أَوُكَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا...» (۱)

«اگر در آسمان و زمین دو خدا بود، آن دو تباه می‌شدند.»

اساس برهان در این آیه این است که اگر در جهان، خدایان متعددی بود، تباهی، جهان را فرا می‌گرفت. این برهان در صورتی می‌تواند صحیح باشد که «آلهه» جمع «اله» به معنی خدا گرفته شود. خدایی که از شئون او

آفرینش و یا تصرف و تدبیر در جهان است، و به عبارت دیگر: آن کسی که امور جهان در دست او است. تعدد چنین الهی مایه تباهی عالم است، ولی هرگاه اله را که مفرد آلهه است به معنی «معبود» بگیریم، برهان کافی نخواهد بود؛ زیرا هیچگاه تعدد معبود مایه تباهی عالم نیست، به گواه این که از زمان نوح به این طرف پیوسته معبودهای متعددی در جهان بود و در جهان تباهی (به مفهومی که منظور آیه است) وجود نداشت. افرادی که «اله» را به معنی معبود می گیرند، در این مورد و نظایر آن

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

ناچار می شوند کلمه «بالحق» را مقدر سازند، و مقصود از معبود به حق، همان خالق و مدبر و متصرف است، مسلماً تعدد آن مایه تباهی جهان می شود. ولی هیچ دلیلی بر تقدیر کلمه حق نیست، جز این که برهان وارد در آیه را استوار سازیم؛ ولی بنابه نظریه ما که اله به معنی خدا است (البته خدا به مفهوم کلی)، هیچ نیازی بر این تقدیر نیست، زیرا تعدد «اله» یعنی تعدد مدبر جهان و متصرف در آن، و یک چنین تعدد مایه تباهی جهان است.

« ۲. مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ... » (۱)

«خدا هرگز فرزندی برنگزیده و با او خدای دیگری نیست، هرگاه چنین بود هر خدایی به تدبیر آفریده خود می پرداخت و برخی بر دیگری برتری پیدا می کرد.»

هرگاه «اله» در این آیه به معنی معبود تفسیر شود، برهان کافی نخواهد بود؛ به دلیل این که خدا و معبودهای فراوانی در روی زمین وجود داشته و دارند، ولی تالی فاسدی که آیه مبین آن است، بر آن مترتب نشده است؛ برهان در صورتی استوار می باشد که «اله» در آیه، معادل «الله» باشد؛ البته با قطع نظر از جزئی و علم بودن «الله»، و مفهوم آیه این باشد: اگر در صفحه هستی خدایانی، علاوه بر الله وجود داشت... و به عبارت دیگر اگر در هستی جز خدا، متصرف و مدبر دیگری بود، پی آمدی را که در آیه بیان شده است به دنبال داشت.

« ۳. قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا » (۲)

«اگر چنانکه می گویند با خدا، خدایانی دیگری بود، این خدایان به خدای صاحب عرش راه پیدا می کردند.»

مسلماً تعدد معبود چنین نتیجه ای را به دنبال ندارد، بلکه این نتیجه معلول تعدد خدای متصرف و مدبر است که در پرتو قدرت به سوی صاحب عرش نفوذ پیدا.

۱. سوره مومنون، آیه ۹۱.

می‌کند.

« ۴۰. اِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ اِگَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ * لَوْ كَانَ هُوَ لِآلِهَةٍ مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ». (۱)

«شما و آنچه را که جز خدا می‌پرستید هیزم دوزخ هستید، شما وارد آن جا می‌شوید و اگر اینها که می‌پرستید خدا بودند، هرگز وارد دوزخ نمی‌شدند و همگی در آن جاودانه‌اند.»
این برهان در صورتی استوار است که «آلهه» در این آیه، به مفهوم کلی «الله» باشد که از خلقت و نیروی تصرف و تدبیر برخوردار باشند، زیرا با داشتن چنین ویژگی‌ها هرگز وارد دوزخ نمی‌شوند، ولی از ورود به دوزخ می‌توان نتیجه گرفت که دارای چنین ویژگی نیستند.

البته تصور نشود که ما می‌گوییم اله به معنی خالق، مدبر، زنده کننده، میراننده، و یا معادل اینها است، بلکه مقصود این است که اله بر یک معنای بسیطی وضع شده که در زبان فارسی از آن به خدا تعبیر می‌کنیم، چیزی که هست با آن مفهوم بسیط، بر این عناوین اشاره می‌نماییم و قائلان به تعدد «اله» برای خدایان خود، برخی از این شئون را ثابت می‌کردند و اگر هم آنها را خالق نمی‌دانستند، لکن مدبر و متصرف می‌دانستند.

... « ۵۰. وَ لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ اَنْتَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنَّمَا اللَّهُ اِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ اَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ...». (۲)

«نگویید خدا سه تا است، از این گفتار خودداری کنید که برای شما خوب است، بلکه الله خدای واحد است، منزله است که برای او فرزندی باشد.»

در این آیه «اله» بر «الله» حمل شده و گفته شده است «الله» همان اله واحد است، و می‌خواهد بگوید: «اله» خدای واحد است، نه خدایان متعدد، در این جا مسئله وحدت و تعدد معبود مطرح نیست، بلکه تعدد خدا مطرح است. مسیحیان که تثلیث را جزء لا ینفک آیین خود می‌دانند،

به خدایان سه‌گانه معتقد بودند و قرآن در انتقاد از این نظر می‌گوید: «الله» اله واحد است، و این انتقاد در صورتی صحیح است که اله به معنی خدا باشد، نه معبود.

« ۶۰. هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ». (۱)

«او است خدا در آسمانها و زمین، پنهان و آشکار شما را می‌داند و از آنچه که انجام دهید، آگاه است.»

در این آیه و آیات مانند آن (۲) لفظ جلاله به جای لفظ «اله» به کار رفته و در برخی از آیات برعکس، یعنی اله به جای لفظ جلاله به کار رفته است؛ چنان که می‌فرماید:

«وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ.» (۳)

«او است خدا در آسمانها و خدا در زمین، و او است حکیم و دانا.»

در این دو آیه و مشابه آنها، این دو لفظ به صورت مترادف به کار رفته‌اند؛ چیزی که هست در یکی معنی غلمی منظور شده و در دیگری مفهوم کلی، از این نوع استعمال می‌توان حدس زد که این دو لفظ معنی واحدی را می‌رسانند، جز این که لفظ جلاله غلم است، و اله علم نیست.

۷. قرآن در برخی از آیات لفظ «اله» را جایگزین الفاظی مانند «خالق» و «باری» و «مدبر» می‌سازد و این گواه بر این است که «اله» به معنی معبود نیست، بلکه از نظر مفاد، همسنگ الفاظ یاد شده است و معبود بودن از لوازم آن می‌باشد، چنان که می‌فرماید:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ. اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَمْرَهُ وَطَعُوا فِي ذُنُوبِكُمْ بَلْ تُكْذِبُونَ. قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَمْرَهُ وَطَعُوا فِي ذُنُوبِكُمْ بَلْ تُكْذِبُونَ. قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَمْرَهُ وَطَعُوا فِي ذُنُوبِكُمْ بَلْ تُكْذِبُونَ.» (۴)

«بگو چه می‌اندیشید، اگر خدا بخواد

۱. سوره انعام، آیه ۳.

۲. سوره حشر، آیه ۲۴۲۳.

۳. سوره زخرف، آیه ۸۴.

۸. سوره قصص، آیه ۷۱ ۷۲.

تاریکی شما را برای شما تا روز قیامت استمرار بخشد، کیست خدایی جز خدا که نور (روز) برای شما بیاورد، چرا نمی‌شنوید. بگو چه می‌اندیشید، اگر خدا روشنی روز را برای شما تا روز قیامت مستمر سازد، کیست خدایی جز خدا که شب را که در آن استراحت می‌کنید بیاورد، چرا نمی‌بینید (چرا متوجه نیستید.))

کیفیت استفاده از معنی اله در این دو آیه از دو راه محتمل است:

الف. در این موارد لفظ اله به جای خالق و مدبر قرار گرفته است، و در حقیقت چنین می‌گوید: «مَنْ خَالِقُ، مَنْ مَدْبَرُ غَيْرِ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بَضِيَاءُ يَأْتِيكُمْ بَلِيلٌ؟» و این حاکی از آن است که اله در این آیات به معنی معبود نیست،

بلکه معنی خاصی دارد که تصرف در جهان از شئون او است.

ب. جمله «مَنْ إِلَهَ غَيْرُ اللَّهِ» استثناء و یا در حکم استثنا است، و به حکم دخول مستثنی در مستثنی منه باید گفت: الله یکی از مصادیق إله است، و تفاوت آن دو به شخصی و کلی بودن است. هرگاه لفظ جلاله به معنی خدا و نام خاص او است، قهراً لفظ «إله» به همین معنا، ولی با ویژگی کلی است، تا بتواند مستثنی و غیره را در خود جای دهد.

خلاصه گاهی بشر به حکم فطرت و یا در پرتو تعالیم پیامبران، پی به خدای واقعی می برد که برای او شریک و نظیری نیست، در این صورت از آن به لفظ «الله» تعبیر می کرد، و گاهی در مسیر معرفت دچار گمراهی می شد، خدانماها را نیز خدا می انگاشت، و یا آنها را اله و آلهه می نامید و در حقیقت هر دو لفظ به یک معنا ناظراند، جز این که یکی اسم خاص و دیگری اسم عام است.

۸. از زمان بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» کلمه اخلاص تلقی شده و گوینده آن موحد خالص به شمار می رود، در حالی که اگر «اله» را در این جمله به معنی معبود بگیریم، با حقیقت تطبیق نخواهد کرد، زیرا در جهان غیر از خدا معبودهای بسیاری هست و در نتیجه اخلاص نیز منتفی خواهد شد؛ لذا افرادی که «اله» را به معنی معبود می گیرند، ناچار شده اند لفظ «بحق» را مقدر سازند، و این خود تکلفی است که دلیلی بر آن نیست.

در این جا دلایل ما به پایان می رسد، ولی کسانی که آن را به معبود تفسیر می کنند، به این آیه استدلال می کنند:

«وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَكْتَدَرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذْرُكُ آلِهَتَكَ». (۱)

«اشراف قوم فرعون گفتند آیا موسی و قوم او را می کنی تا در زمین فساد کنند، و پرستش تو را ترک کنند.»

پایه استدلال این است که در قرائت شاذّ به جای «آلهتک» (خدایان تو)، «إلهتک» (عبادت تو) وارد شده است.

پاسخ این استدلال روشن است، اولاً قرائت متواتر «آلهتک» است، و فرعون در حالی که خود را اله معرفی می کرد، به خدایان ما فوق و برتر نیز معتقد بود، و به تعبیر دیگر اگر خود را رب اعلاّی مردم مصر معرفی کرده و می گفت: «اگنّا ربُّکُمُ الاِلهی» (۲)، ولی برای جهان و خود، خدایان دیگری نیز معتقد بود، و چون حضرت کلیم، جز خدا، همه خدایان را حذف کرد، و برای انسان و جهان جز یک خدا معرفی نمود، اشراف قوم فرعون به او گفتند: نه تنها موسی تو را حذف می کند، بلکه خدایان را نیز ترک می نماید.

ثانیاً: فرض می کنیم قرائت شاذّ صحیح است، ولی لفظ «آلهتک» به معنی عبادت نیست، بلکه به معنی خدایی

فرعون است که آیه «اَگْنَا رَبُّكُمْ إِلَّا غُلَى» منعکس کننده آن است، یعنی نتیجه آزادی موسی در دعوت، نادیده گرفتن خدایی تو می‌باشد.

آری برخی از اهل لغت مانند راغب، «اله» را به معنی معبود تفسیر می‌کنند؛ ولی کلام راغب بر اهل بینش قابل تأویل است، و در غیر این صورت چون با آیات پیشین در تضاد است از این نظر قابل پذیرش نمی‌باشد.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۲۷.

۲. سوره نازعات، آیه ۲۴.

تقسیمی به نام توحید ربوبی والوهی

در کتابهای وهابیان توحید به دو قسم «توحید ربوبی» و «توحید الوهی» تقسیم شده است، و از واژه نخست، خالقیت، و از دومی، عبادت اراده می‌شود؛ در حالی که هر دو اصطلاح برخلاف واقع است، زیرا ربوبیت به معنی تدبیر و کارگردانی جهان است نه خالقیت، و قرآن علاوه بر توحید خالقیت بر توحید در تدبیر نیز اصرار می‌ورزد. در باره توحید در خالقیت می‌فرماید: «هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ». (۱)

و در باره توحید در تدبیر می‌فرماید:

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ». (۲)

«پروردگار شما کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، آن‌گاه بر عرش مستولی شد، او مدبر امر جهان است.»

و نیز «الوهیت» به معنی عبادت نیست و باید در توحید در عبادت همان لفظ «عبادت» را به کار برد، نه لفظ «الوهیت» و دلایل پیشین ثابت کرد که معنای مطابقی آن، همان خدا است. و معبود بودن از لوازم آن است نه معنی مطابقی آن.

اشتباهی دیگر

سلفی‌های امروز که در سلک وهابیان تجلی کرده‌اند، می‌گویند: نمی‌توان لفظ جلاله را به صورت مفرد به کار برد، بلکه باید آن را در ضمن جمله‌ای گفت؛ زیرا این لفظ در تمام اذکار که در قرآن و سنت وارد شده، در ضمن جمله آمده است. مانند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»، از این جهت نمی‌توان لفظ الله را به صورت مفرد به کار برد، آن‌گاه ابن تیمیه می‌افزاید: «استمرار بر ذکر الله به صورت جدا، چه بسا گوینده را به اوهامی از قبیل حلول و وحدت وجود سوق می‌دهد». (۳)

۱. سوره فاطر، آیه ۳.

۲. سوره یونس، آیه ۳.

۳. ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۱۰، ص ۵۵۶.

این اندیشه در نهایت سستی است، اولاً اطلاقاتی که در مورد ذکر خدا آمده است، در ردّ این ادعا کافی است، چنان که می‌فرماید:

«وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» (۱)

«نام خدایت را صبح و عصر یاد کن.»

یعنی بدون قید و شرط خواه مفرد باشد یا در ضمن جمله (۲)

ثانیاً در برخی از آیات دستور می‌دهد که الله را به صورت مفرد بگوییم، مانند: «...قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» (۳)

«: بگو: «خدا» سپس آنها را در گفتگوی لجاجت آمیزشان رها کن، تا بازی کنند.»

اما اینکه ابن تیمیه می‌افزاید ذکر نام الله به صورت مفرد ممکن است عواقب خوبی نداشته باشد، علاوه بر این که اجتهاد در مقابل نص است، سبب می‌شود که دیگر الفاظ نیز به صورت مفرد گفته نشود، این مطلب چه اختصاص به لفظ «الله» دارد؟

۱. سوره انسان، آیه ۲۵.

۲. همچنین است دیگر آیات مانند: «وَأَذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»

السلام صال وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ» (اعراف/۲۰۵): «نام خدای خود را نزد خود از روی تضرع و خوف و آهسته به

هنگام صبح و عصر یاد کن و از غافلان مباش.»

۳. سوره انعام، آیه ۹۱.